

من دیگر ما

شوکتاب

Shokotab

کتاب‌های شکلاتی‌ما

مهارت‌های تربیت فرزند در دنیای امروز

کتاب‌رامی شود خورد



...

آمدید و با خودتان بهشت را به خانه هایمان آوردید.
وقتی که زندگی، جهنم می شود
شما را در آغوش می کشیم و آتش برایمان گلستان می شود.
با بوسه بر شما، طعم غسل های بهشتی در کامان می نشیند.
دور و برمان را که نگاه می کنیم
کسی را نمی یابیم که بیشتر از شما بوی خدا بدهد.
هر وقت دلمان برای خدا تنگ می شود
شما را بو می کنیم و آرام می شویم.
شما جلوه عصمت خدایید در خانه های ما.
با تماشایتان دلمان هوای پاک بودن می کند
و خوب که نگاهتان می کنیم
می فهمیم که چه قدر فاصله گرفته ایم از طهارت.
خدا را شکر که شما را داریم!

تقدیم به: همه کودکان نازنین، گل های باغ خدا روی زمین!



فهرست شُکتاب

۱۱ • مقَدِّمه

کتاب اول

جوجه‌های رنگی و بچه‌های فرنگی

- ۲۱ قَضه‌ای درس آموز از جوجه‌های رنگی
- ۲۳ امان از رقیبان!
- ۲۴ مرگ، فقط برای همسایه نیست
- ۲۵ دیوارهایی به نام خانه!
- ۲۶ قهرهای مفید
- ۲۹ نماز، بازی، نماز
- ۳۰ چشم‌هایی که عکس می‌گیرند
- ۳۱ دشمنان بچه‌خوار، دایه‌های مهربان تراز مادر

کتاب دوم

خارهای گل شده و گل‌های خار شده

- ۳۷ محبت، غذاست
- ۳۸ چه کار می‌کنند این محبت!
- ۴۰ پول‌های دردرس‌ساز
- ۴۱ قدرت محبت
- ۴۲ شلوغ بازارهای مزاحم
- ۴۳ جوهر پیرنگ محبت
- ۴۴ عبادتی به نام بوسیدن
- ۴۶ معامله با محبت؟

- ۴۸ محبت درمانی
- ۴۹ توهم فریب با محبت
- ۵۰ محبت یا وظیفه؟
- ۵۲ رفتارهای گویا
- ۵۴ اقتدار محبتی
- ۵۵ هدیه محبت
- ۵۶ نامه سخن گو
- ۵۷ کویر سوخته‌ای که برای کودکم ساختم

کتاب سوم

بزرگواران در قفس و کودکی‌های بازی

- ۶۳ آزادی یک نیاز است
- ۶۴ آرامش‌های نگران‌کننده
- ۶۴ تاریخ مصرف آزادی
- ۶۵ واگذاری سلطنت
- ۶۵ آزادی و سپس استقلال
- ۶۶ ریشه شرارت
- ۶۸ کتاب‌خوان‌های کتاب‌پاره‌کن
- ۶۹ بازی با غذا
- ۷۰ پاک کردن صورت مسئله آزادی
- ۷۱ بی‌نظمی‌های خوب
- ۷۲ خط خطی روح کودک، هرگز
- ۷۳ خرید تربیتی
- ۷۵ خط خطی‌های شیرین
- ۷۶ کتابی که عاشقش شدم
- ۷۹ هنردور کردن از کار خطرناک
- ۸۰ خودم کردم که ...
- ۸۱ آقا قسم به کودکی خلاصم کن از کوچکی

کتاب چهارم

بازی‌های عملی و خلاقانه برای کودکان

- ۸۷ زندگی، بازی، لذت
- ۸۹ بی‌معناهای پرمعنا!
- ۹۰ پدر و مادرهای اهل بازی
- ۹۲ بزرگ بودن همیشه خوب نیست
- ۹۲ شیراطمینان بازی
- ۹۴ راز آرامش بچه‌ها

- ۹۵ بازی هایی که زهر می شوند
- ۹۶ بازی های بی مزه
- ۹۷ گِل بازی یا خمیر بازی؟
- ۹۸ درمان استبداد با بازی
- ۹۹ تماشاچیان خوبی باشیم!
- ۱۰۰ شکست های خوب
- ۱۰۱ و چه قدر محتاج اند بچه های ما به مثل تو شدنمان!

کتاب پنجم

قاب سراب نشان و بیداری خواب نشان

- ۱۰۷ قابی که قبله خانه است!
- ۱۱۱ چشم ها اگر مدیر شوند
- ۱۱۲ دل، کتاب دیده است
- ۱۱۳ حکاکای چشم
- ۱۱۴ نگاه هایی که چاق می کنند
- ۱۱۵ تلویزیون، شب، خواب
- ۱۱۶ تلویزیون، دوست یا دشمن هوش؟
- ۱۱۷ حق مسلم ندانستن
- ۱۱۸ جانشین پدر و مادر
- ۱۱۹ رقیب کتاب
- ۱۲۰ دانستنی های مضر
- ۱۲۲ فرماندهی تخیل
- ۱۲۴ آرزوهای خیالی
- ۱۲۶ واقع بنداری های خطرناک
- ۱۲۷ عصمت تلویزیون!
- ۱۲۸ لطیف های خشن
- ۱۲۹ هشدار! سرعت در بلوغ
- ۱۳۰ تلویزیون و اعتیاد
- ۱۳۲ انقلاب علیه تلویزیون
- ۱۳۷ دلمان برای بهشت تنگ است

کتاب ششم

بازی روی ابر خیال و کودکی های رویه زوال

- ۱۴۳ نگاهی دیگر به بازی های رایانه ای
- ۱۴۶ اسباب کشی به دنیای تخیل
- ۱۴۷ موفقیت های آبکی!
- ۱۴۸ خطر جا به جایی مفاهیم

- ۱۵۲ الگوهای مجازی
- ۱۵۴ خلوت‌های واقعی، شلوغ‌های مجازی
- ۱۵۵ غفلت از زمان
- ۱۵۶ نیازهای فراموش شده
- ۱۵۷ عشق تومی شود سنگ محک کارها

کتاب هفتم

ارزش رایانه‌ای و نوازش نازیانه‌ای

- ۱۶۳ بازی به جای غذا
- ۱۶۴ بازی رایانه‌ای و شب‌اداری
- ۱۶۵ کودکان معتاد
- ۱۶۷ هیجان‌های بیمار
- ۱۶۸ میوه تلخ اضطراب
- ۱۶۹ خلاقیت‌های مظلوم
- ۱۷۰ مردم‌آزاری نهادینه
- ۱۷۱ محبت و درمان اعتیاد
- ۱۷۲ اثبات خویش و بازی‌های رایانه‌ای
- ۱۷۳ دارند بچه‌های ما را شیطان پرست می‌کنند



مقدمه



سلام. سلام به شما پدر و مادرای خوب؛ اونایی که دلشون بی قرار تربیت بچه هاشونه.

خیلی از شما ما رو می شناسید. البته شاید بعضیاتونم تا حالا اسممون رو نشنیده باشید. اسم ما هست: «من دیگرم!». ما یه «خانواده کتاب» هفت نفره هستیم. چند سالی هست که به دنیا اومدیم. تو این چند سال به خونه های زیادی سرزدیم.

بذارید همین اول یه تشکر ویژه کنم از همه پدر مادرای که با آغوش باز از ما استقبال کردن و تو خونه شون جایی برا ما باز کردن. مهمون که می اومد، ما رو به مهمونا نشون می دادن و در باره مون حرف می زدن. مهمونی که می رفتن، ما رو تو خونه تنها نمی داشتن، همراه خودشون می بردن و حرفای ما رو، نُقل مجلسشون می کردن. تو این مدت، بعضیا ماها رو که می دیدن، یه عالمه خوش حال می شدن؛ چون احساسشون این بود که گمشده چند ساله شون رو پیدا کردن. خلاصه جونم براتون بگه که ما تو خونه ها احساس غریبی نداشته و نداریم.

اما بذارید چند جمله با پدر مادرای صحبت کنم که خانواده ما رو نمی شناسن و هیچ کدوم از ماها رو ندیدن: پدر و مادرای مهربون! ما می دونیم که شما چه قدر بچه هاتون رو دوست دارید و اونا رو

امانت خدا تو زندگیتون می‌دونید. می‌دونیم که دغدغه این رو دارید که پیش خدا شرمنده نشید و از امانتاش به بهترین شکل ممکن نگهداری کنید. این رو هم می‌دونیم که شما حواستون هست اصلی‌ترین کار برا امانت‌داری از این گلای باغ خدا، تربیت درست اوناست.

امانت‌دارای خدا! حتماً قبول دارید که تربیت درست بچه‌ها، فقط از راهی ممکنه که خود خدا گفته. پدرای عزیز! مادرای دوست‌داشتنی! ما به دنیا اومدیم، تاراه تربیت بچه‌ها رو اون طوری که خدا دوست داره، بهتون نشون بدیم.

ما سعی کردیم دوستیمون رو به همه پدر مادر ثابت کنیم. استقبال کسایی که ما رو به خونه‌شون راه دادن، نشون می‌ده که شکر خدا تونستیم توابات دوستیمون موفق باشیم.

ما وقتی اعتماد پدر مادر رو به خودمون دیدیم، هفت‌تایی دور هم جمع شدیم و یه عالمه با همدیگه حرف زدیم. هر کس از خاطره‌هایی که از خونه‌های شما داشت، برا بقیه تعریف کرد. از خوبیای شما و مهربونیاتون گفتیم و تازه متوجه شدیم که چه قدر خونه هستن که بعضیامون واردشون شدیم و بعضیامون نه. یکی از ما یه سؤالی رو مطرح کرد و گفت: بچه‌ها! به نظرتون چی کار باید کرد تا اونایی که ماها رو تو خونه‌شون مهمون کردن، با یه اتفاق جدید رو به رو بشن و به اونایی هم که ماها رو نمی‌شناسن، معرفی بشیم؟

هر کسی یه چیزی گفت؛ اما این همه پیشنهاد، به دلمون نمی‌نشست. تا این که یکی یه حرفی زد که همه پسندیدن.

اون پیشنهاد این بود: بعضیا تو جامعه ما اهل کتاب خوندن هستن و بعضیا نه. اگه ما بتونیم کنار همدیگه جمع بشیم و به صورت یه کتاب، وارد خونه‌ها بشیم، خیلی خوب می‌شه. البته یه کتابی که علاوه بر این که خوندنیه، خوردنی هم باشه؛ مثل شکلات، شیرین و خوش مزه و همه پسند.

جلسه بعدی تشکیل شد. هر کسی هر قسمتی رو که احساس



می‌کرد، خیلی مهم و مفیده، آورد و با همدیگه شدن یه کتاب.

یکی گفت: حالا اسم این کتاب رو چی بذاریم؟

همه رفتن تو فکر و بعدش شروع کردیم به پیشنهاد دادن؛ اما اسمای پیشنهادی به دلمون نمی‌نشست. تا این که همه ساکت شدن، جز یکی که داشت بلند بلند فکر می‌کرد. اون زیر لب‌هی داشت دو تا کلمه رو تکرار می‌کرد: شکلات، کتاب. شکلات، کتاب. یه دفه مثل اسفند از جا پرید و گفت: پیدا کردم. پیدا کردم.

بقیه گفتن: چی رو؟

گفت: اسم عضو جدید خانواده مون رو.

بقیه گفتن: چی؟

گفت: شکتاب.

تا این رو گفت، همه با جیغ و هوراهایی که کشیدن، نشون دادن که از این اسم خوششون اومده.

بالآخره «شکتاب» شد اسم عضو جدید خانواده ما و الانم در خدمت شما و تو دستای شماست.

من این جامی خوام اعضای خانواده مون رو بهتون معرفی کنم؛

خونواده‌ای که با همفکری همدیگه، شکتاب رو به خونه‌های شما آوردن؛ اما قبل از اون، باید یه نکته خیلی مهم رو بهتون بگم: شکتاب فقط براینه که کسایی که ماها رو دارن، با خوندن اون مروری داشته باشن به مطالبی که قبلاً خوندن. البته یه مرور جذاب و شکلاتی. اونایی هم که ما رو ندارن، شکتاب رو بخونن تا بدونن که چه چیزایی تو ماها هست و اگه دلشون خواست، ماها رو بگیرن و مهمون خونه‌شون کنن. پس فراموش نکنید که شکتاب، جای ما رو نمی‌گیره؛ همون طوری که هیچ کدوم از ما هفت تا جای اون یکی رو نمی‌گیره. خب حالا بریم سراغ معرفی اعضای خانواده من دیگرم.

... من اولین عضو این خانواده هستم. از نظر قد و هیكل از بقیه کوچیک‌ترم؛ اما سنم بیشتر از بقیه‌ست. اسمم هست: «جوجه‌های رنگی و بچه‌های فرنگی».

وظیفه من اینه که اول از همه از مشکلات پیش روی تربیت بگم و بعدش به صورت گذرا به مبانی تربیت دینی اشاره کنم و آخرشم در باره نقش ویژه گزاره‌های تصویری تو تربیت بچه‌ها حرف بزنم.

... نفر دوم با اسم: «خارهای گل شده و گل‌های خار شده» می‌خواد شما رو با معجزه محبت آشنا کنه. این کتاب تو پنج بخش، علاوه بر آشنا کردن شما با شیوه‌های ابراز محبت، در باره رابطه محبت و تربیت، آثار محبت‌ورزی، دلیلی ابراز محبت نکردن به بچه‌ها و اثر نکردن محبت، حرف می‌زنه.

... سومین نفر رو معرفی می‌کنم: «پرنده‌های در قفس و کودکی‌های نارس». این کتاب دوست داره خیلی نرم و مهربون با شما در باره آزادی بچه‌ها حرف بزنه. اون دوست داره به شما این هشدار رو بده که اگه زیر هفت سال، انرژی بچگی تخلیه نشه، خدای نکرده تو سنای بالاتر باید منتظر تبدیل شدنش به شرارت بود. تو این کتاب با نقش آزادی تو تربیت بچه‌ها آشنا می‌شید. این کتاب با شما در باره آثار آزادی و تبعات محدودیت‌های بی‌جا حرف می‌زنه. هنر آزاد گذاشتن و محدود کردن بچه‌ها تو زندگی‌های امروزی،



از بحثای خیلی کاربردی این کتابه که امیدوارم از دستش ندید.

••• نفر چهارم رو هم بشناسید: «بازی‌های عسلی و غسل‌های

بدلی». بازی مثل غسل برا بچه‌ها شیرینه؛ اما این شیرینی در صورتی می‌تونه شما رو تو تربیت بچه‌ها کمک کنه که غسل بازی، اصل باشد؛ چون بازیای تقلبی عامل تخریب روح و روان بچه‌های شماست. امروز عسلاي تقلبی زیاد شدن. باید بازیای اصلی رو شناخت تا گرفتار بازیای تقلبی نشد. این کتاب شما رو با جایگاه بازی تو تربیت بچه‌ها آشنا می‌کنه و تو چهارده فصل برا شما در باره ویژگیای بازی مفید حرف می‌زنه تا خیلی خوب، فرق بین بازی اصلی و تقلبی رو بشناسید.

راستی تا یادم نرفته بگم که کتاب چهارم یه رفیق داره که خیلی به دردتون می‌خوره. اسم این رفیق هست: «بازی، بازوی تربیت». تو این کتاب می‌تونید با یه عالمه بازی مفید که نیاز به وسیله خاصی هم ندارن، آشنا بشید. این بازیای مربوط به دوران نوزادی تا نوجوونی و حتی جوونی. راستش رو بخواید این کتاب، به قدری



جاش رو تو خونه‌ها باز کرده که حتی بعضی خونه‌ها این کتاب رو دارن، ولی ماها رو ندارن.

... حالا بریم سراغ نفر پنجم: «قاب سراب‌نشان و بیداری خواب‌نشان». تلویزیون تو خونه همه ما هست؛ ولی چه قدر با تأثیر تلویزیون تو تربیت بچه‌ها آشناییم؟ نفر پنجم خانواده ما اول درباره اثر نگاه، تو تربیت می‌گه. بعدش می‌ره سراغ تبعات جسمی و تربیتی تلویزیونی شدن بچه‌ها و آخرشم درباره راه‌کارهای مدیریت تلویزیون تو محیط خانواده صحبت می‌کنه.

... نفر شیشم و هفتم خانواده مون دو قلو هستن. شیشمی اسمش هست: «بازی روی ابر خیال و کودکی‌های رو به زوال» و هفتمی هم: «ارتش رایانه‌ای و نوازش تازیانه‌ای».

این دو تا، خیلی نگرانن؛ نگران بازیای رایانه‌ای که تو خونه‌ها زیاد شدن. کتاب شیشم قبل از هر چیز درباره موضوعی به اسم نقش خیال و تفکر تو تربیت بچه‌ها حرفای خیلی مهمی با شما داره. بعدشم درباره تغییری که بازیای رایانه‌ای تو دیدگاه بچه‌های ما

نسبت به مفاهیم کلیدی و مقدّس ایجاد می‌کنن، حرف می‌زنه.

••• هفتمین عضو در بارهٔ تبعات جسمی، روحی و تربیتی بازیای رایانه‌ای حرفای قابل توجّهی داره که حتماً باید بخونید. تأثیری که این بازی روی روابط بچه‌های ما می‌ذارن، موضوع مهم دیگه‌ایه که تا نخونید به اهمّیتش پی نمی‌برید. بعد از این حرفا هم این کتاب، رو به روی شما می‌شینه و بهتون می‌گه که چی کار کنید تا عادت به بازیای رایانه‌ای تو بچه‌های شما از بین بره.

تا یادم نرفته بگم که هر کدوم از ما یه همزاد داریم که اصلاً دوست نداریم از هم جدا بشیم. حرفایی رو که تو هر کدوم از ما می‌خونید، می‌تونید بایه بیان ادبی و تودل برو، تو کتابای همزادمون بخونید. آخر هر بخش از شکتابی که الان تو دستتونه، یکی از اون متنای ادبی رو آوردیم، تابه خورده از طعم همزادای ادبی ما رو هم بچشید. با حساب این هفت تا و «بازی، بازوی تربیت»، خانواده‌ما پونزده نفره می‌شن. خب معرّفی، یه خورده طول کشید. آخر مقدّمه دوست دارم این رو دوباره تأکید کنم که شکتاب جای ما رو نمی‌گیره. نکنه یه وقت شکتاب رو بخونید و دیگه کاری به کار ما نداشته باشید.

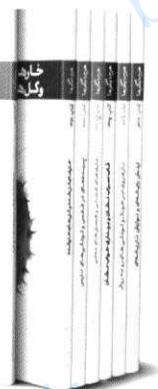
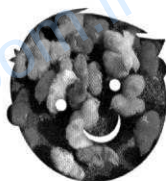
من خیلی حرف زدم. اگه حوصله‌تون سر نرفته، بذارید خود شکتابم چند جمله باهاتون حرف بزنه. از من خداافظ.

سلام. ممنونم که من رو گرفتید و آوردید تو خونه‌تون و ممنونم از اعضای خانواده من دیگه‌ما که تیکه‌هایی از وجودشون رو به

هرج دگرما

جوجهای رنگی
و بچههای زندگی

هرج دگرما از کتابخانهٔ ملی و کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی





هم وصل کردن تا من به وجود بیام. ماها خیلی دوست داریم،
هدیه کتاب بین شماها رواج پیدا کنه. چه قدر دوست دارم
شماها من رو بگیرید و به عنوان یه هدیه قشنگ و شکلاتی به
خونواده های دیگه بدید! چه خوب می شه وقتی برا دیدن یه
قدم نورسیده می خواید برید، من رو بگیرید و هدیه ببرید! قول
می دم به قدری براشون جالب باشم که یه عالمه با دیدنم ذوق
کنن و ازتون تشکر کنن.

خب، دیگه بیشتر از این حرف نمی زنم که زودتر برید ببینید تو
بخشای مختلف من چه خبره. خونواده پونزده نفره ما رواز دعای
خیرتون محروم نکنید.

موفق باشید.